## جلسه 113-668

**‌شنبه - 08/02/1403**

**أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم ‌اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه في الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین**

بحث راجع به صحیحه حمیری بود که عرض کردیم با توجه به خصوصیات سند آن ما علم به صدور آن پیدا می‌‌کنیم و نیازی به اثبات تواتر اجمالی در روایات نداریم.

عبدالله بن جعفر حمیری در حضور عثمان بن سعید نائب اول امام عصر سلام الله علیه و در حضور احمد بن اسحاق قمی از احمد بن اسحاق نقل کرد که ایشان از امام هادی علیه السلام سؤال کرد من اعامل در کافی هست أو عمن آخذ، یعنی مردد است که تعبیر کرده است من اعامل یا تعبیر کرده عمن آخذ، در کتاب الغیبة و وسائل دارد أو عمن آخذ، ‌و قول من اقبل فقال له العمری ثقتی فما ادی الیک عن فعنی یؤدی و ما قال لک عنی فعنی یقول فاسمع له و اطلع فانه الثقة‌ المأمون، و نقل کرد از احمد بن اسحاق قمی که من از امام عسکری سؤال کردم همین مطلب را ایشان فرمود العمری و ابنه ثقتان‌، در کتاب الغیبة دارد العمری و ابنه ثقتای فما ادیا الیک فعنی یؤدیان و ما قالا لک فعنی یقولان فاسمع لهما و اطعهما فانهمان الثقتان المأمونان.

ما استدلال کردم به این صحیحه حمیری به مناسب تعلیل ذیل آن بر این‌که مطلق ثقه قول حجت است.

آقای زنجانی هم به این روایت استدلال کردند بر حجیت خبر امامی عدل. ایشان ثقه را مخصوصا الثقة المأمون را به معنای امامی عدل می‌‌دانند و لذا حجیت خبر امامی عدل را ایشان قبول دارند و لو مفید وثوق نباشد، ‌خبر غیر امامی عدل باید مفید وثوق نوعی باشد اما خبر امامی عدل نخیر، ‌و لو وقوی نوعی هم نیاورد طبق این صحیحه حمیری حجت است. این را ما بعدا بحث می‌‌کنیم که مراد از ثقه مطلق ثقه است یا خصوص امامی عدل.

ایرادهایی به استدلال به این صحیحه حمیری گرفته شده بود:

اولین ایراد ایرادی بود که آقای سیستانی مطرح کردند و برخی از آقایان دیگر که این مربوط به جعل منصب نیابت هست، العمری ثقتی یعنی من او را جعل می‌‌کنم به عنوان نائب خودم و سخن‌گوی خودم و طبیعی است عقلاء‌ کسی را که زعیم نصبش می‌‌کند به عنوان سخن‌گو یا به عنوان یک مسئول قولش را در رابطه به آنچه که مربوط به سمتش هست قبول می‌‌کنند. مؤید ایشان این است که در برخی از روایات تعبیر این آمده جعلتی ثقتی، ثقه بودن را امر قابل جعل می‌‌داند. کشی در رجال نقل می‌‌کند که امام عسکری علیه السلام به عبدالله بن حمدویه بیهقی نوشتند فقد نصبت لکم ابراهیم بن عبده و جعلته ثقتی، ‌رجال کشی صفحه 580.

و لکن عرض ما این است که اگر تنها العمری ثقتی بود این اشکال را ما می‌‌پذیرفتیم، ‌اما ما استدلال‌مان به عموم تعلیل است، ‌ما ادیا یا ما ادی الیک عنی فعنی یؤدی ما قال لک عنی فعنی یقول فاسمع له و اطع فانه الثقة المأمون، ‌عرف از این می‌‌فهمد که مطق ثقه موضوع است برای امر به سماع و تبعیت قول او.

در تعلیقه بحوث این فرمایش آقای سیستانی را مطرح کردند و گفته‌اند این وثاقتی که در روایت هست ظاهرا به معنای نیابت است و شاهدش این است که حمیری این را نقل کرد تا وادار کند عثمان بن سعید عمری را که جواب سؤال او را بدهد راجع به امام حجت، بعد هم عمری خر ساجدا و بکی. آخه این‌که بگوییم شما دروغ نمی‌گویی، خیلی‌ها دروغ نمی‌گویند، دیگر خر ساجدا و بکی ندارد که، معلوم می‌‌شود مطلب مطلب مهمی بود، ‌او را به عنوان نائب خاص خود حضرت تعیین کرد. اصلا چه معنا دارد احمد بن اسحاق فقیه ارجاع داده بشود به روایات عثمان بن سعید عمری که روغن‌فروش بود، بگوییم واجب است نماز روزه و امثال آن رجع کن به روایاتی که عمری برای تو نقل می‌‌کند، ‌احمد بن اسحاق می‌‌گوید من فقیهم عمری که فقیه نیست عمری سمّان بود، ‌چطور در فقه من را ارجع می‌‌دهید به او، ‌این معلوم می‌‌شود که ارجاع در فقه نبود او را به عنوان نائب خاص حضرت تعیین کرد و فرمود اطاعت کن او را در اوامر ولاییه‌اش که از امام علیه السلام برای تو بیان می‌‌کند. مواردی بود ائمه در مسائل ولایی و اجتماعی مستقیم صلاح نبود اظهار نظر بکنند بلکه از طریق نواب خاص نظرشان را به مردم می‌‌رساندند.

به نظر ما این اشکال هم وارد نیست. خر ساجدا و بکی خیلی برای عمری مهم بود که امام در این همه شیعه بدون این‌که سؤال کند احمد بن اسحاق و اسم ببرد از عمری خود امام انتخاب کند بفرماید العمری ثقتی. امام شهادت بدهد به این‌که عمری ثقه من است در میان این همه شیعه و دست روی او بگذارد و بگوید هر چه او بگوید حرف من است، این خیلی مهم است. امام معصوم اگر راجع به ما این را می‌‌فرمود ما از خوشحالی سکته می‌‌کردیم، ‌عمری کاری نکرد خر ساجدا و بکی. فرق است بین این‌که یک انسان عادی بیاید بگوید من به شما عقیده داریم، دیدید بعضی از عوام می‌‌آیند می‌‌گویند شما مجتهد هستی، ‌شما خوشحال هم نمی‌شوید مگر این‌که خیلی..!! فرق می‌‌کند با این‌که یک فقیه بزرگ بیاید شما مجتهد هستی. امام معصوم بگوید تو ثقه هستی هر بگویی راست است‌. آن هم میان این همه مردم دست گذاشته روی عمری این خیلی مهم است.

و اما این‌که ایشان می‌‌فرماید ثقه منصب است، باشد، شاید ثقتی منصب باشد، آن روایت امام عسکری هم بنا بر نقل کتاب الغیبة هست که العمری و ابنه ثقتای، آن را هم ما می‌‌گویید شاید ثقتای بود، ولی ما کاری به این نداریم ما به عموم تعلیل تمسک می‌‌کنیم فاسمع له و اطع فانه الثقه المأمون فاسمع لهما و اطعهما فانها الثقتان المأمونان. اشکال ندارد یک سری روایات بود احمد بن اسحاق ننشنیده بود چون نزدیک نبود به امام، قم بود، ‌اما عثمان بن سعید عمری در بغداد بود نزدیک بود به سامرا، ‌رفت‌وآمد می‌‌کرد، امام علیه السلام هم این‌طور نبود که بیرون نیایند، تشریف می‌‌آوردند بیرون منزل می‌‌نشستند با افراد، شیعه‌ها هم گاهی می‌‌آمدند سامرا حضرت را می‌‌دیدند. این‌که می‌‌گوییم حضرت در آنجا محصور بود یعنی از آن شهر نمی‌گذاشتند بیرون بیاید اما در آن شهر تحت تقیه بود ولی این‌طور نبود که شیعه‌ها نمی‌توانستند با حضرت ملاقات کنند خود حضرت از منزل تشریف می‌‌آوردند بیرون می‌‌نشستند با همسایه‌ها صحبت می‌‌کردند. یک سری روایات را احمد بن اسحاق نشنیده، ‌مخصوصا از امام هادی و امام عسکری باید از طریق همین عمری و امثال او که بغداد هستند و نزدیک سامرا هستند بشنود. وانگهی ما که نگفتیم همه‌اش روایات فقهیه است، ‌اطلاقش روایات فقهیه را می‌‌گیرد اوامر ولاییه ائمه را هم می‌‌گیرد.

اما این‌که بگویید به یک راوی تعبیر کنند راجع به این‌که اسمع له و اطع این مناسب نیست این باید در کسی بکار برود که ولایت دارد، ‌این هم درست نیست، یک مسأله‌گو که می‌‌رود در روستا یا در مسجد مسأله می‌‌گوید برای مردم می‌‌گوید این‌جور طهارت بگیرید این‌جور نماز بخوانید این‌جور خمس بدهید آیا اشکال دارد آن کسی که این آقا را که مسأله‌گو است فرستاده بگوید هر چی او بگوید از طرف من است گوش به حرفش بدهید چون او دارد می‌‌گوید نماز این‌طور بخوانید روزه این‌طور بگیرید خمس این‌طور بدهید حج این‌طور بروید، چه اشکال دارد بگویند اسمع له و اطع. پس مختص نیست اسمع له و اطع به اوامر ولاییه.

ایراد دومی که گرفته شده به استدلال به صحیحه حمیری این است که گفتند ثقتی اخص از مطلق ثقه است، آنی که ثقه نزد امام است احتمال این‌که حتی در فرض اضطرار دروغ بگوید و مردم را اغرای به جهل بکند این احتمال در حق او نیست اما مطلق ثقه، ‌ثقه عادی ممکن است در شرایط استثنایی دروغ هم بگوید.

می‌گوییم ما کاری باز به العمری ثقتی نداریم که گیر دادید به او، ‌ما به عموم تعلیل تمسک می‌‌کنیم، ‌فاسمع له و اطع فانه الثقة المأمون.

اگر بگویید شاید فاء نبوده، واو بوده، فاسمع له و اطع و انه الثقة المأمون که دیگر تعلیل نیست. می‌‌گوییم این هم بود ظاهر در تعلیل بود. وانگهی آیا احتمالش هست که امام فرموده باشد فاسمع له و اطع و انه الثقة المأمون بر فرض این واو ظهور در تعلیل را از دست بدهد ولی احمد بن اسحاق و یا حمیری بیایند در هر دو نقل عوض کنند عبارت را، ‌فاسمع له و اطع فانه الثقة المأمون واو را بکنند فاء، ‌فاسمع لهما و اطعهما فانهما الثقتان المأمونان را هم فاء را بکنند واو، این احتمال احتمال عقلایی نیست، اگر ما جزم به عدم آن پیدا نکنیم لااقل وثوق عرفی داریم به عدم این احتمال و قدرمتیقن از حجیت خبر ثقه عند العقلاء همین مورد هست.

[سؤال: ... جواب:] به قرینه فانه الثقة‌ المأمون ثقه بودن نزد امام طریقت پیدا می‌‌کند در این‌که من او را ثقه می‌‌دانم، ثقتی یعنی انا اراه ثقة. بعد ذیلش می‌‌فرماید فاسمع له و اطع فانه الثقة المأمون نه فانه ثقتی.

ایراد سوم این است که گفته می‌‌شود لام در الثقة لام عهد است یا لام در الثقتان المأمونان، عهد هم گاهی برای کمال می‌‌آید، ‌زید الفقیه یعنی زید فقیه مبرزی است، یک وقت می‌‌گویید زید فقیهٌ زید فقیه است یک وقت می‌‌گویید زید الفقیه این لام عهد است و این در مواردی بکار می‌‌برود که می‌‌خواهند اگر عهد ذکری نباشد این اشاره به آن مرتبه عالیه از فقیه بودن است اینجا هم اشاره به مرتبه عالیه از ثقه بودن است. پس ثقه در مرتبه عالیه قولش حجت است.

مرحوم آقای صدر این اشکال را مطرح می‌‌کنند و جواب می‌‌دهند می‌‌گویند ما هیچ‌کجا نشنیدیم که لام برای بیان کمال می‌‌آید. حالا اگر برخی از علمای عربیه هم بگویند قول‌شان برای ما حجت نیست. ما از فانه الثقة المأمون نمی‌فهمیم یعنی فانه ثقة فی مرتبة عالیة. بله بعضی جاها تناسب دارد با این‌که می‌‌خواهد کمال ثبوتی را بیان کند ولی اینجا ظاهر این است که کمال اثباتی را می‌‌خواهد بیان کند، یعنی می‌‌خواهد بگوید به‌خاطر این‌که خیلی واضح بود عمری ثقه است لام عهد بکار برد فانه الثقة، ‌به‌لحاظ کمال اثباتی یعنی به‌لحاظ وضوح و روشن بودن ثقه بودن عمری فرمود فانه الثقة نه به‌لحاظ این‌که مرتبه عالیه از وثاقت را داشت که کمال ثبوتی باشد.

به‌ نظر ما این فرمایش درست نیست. اصلا ما از فانه الثقة المأمون چیزی اضافه بر فانه ثقة مأمون نمی‌فهمیم. ما بارها گفتیم لام هیچ ظهوری بیش از این‌که مانع می‌‌شود از دخول تنوین نکره بر آخر کلمه هیچ ظهوری در معنای دیگری ندارد، و لذا در فارسی شما فانه الثقة المأمون معنا می‌‌کنید بدرستی که او ثقه است، بله اگر الف و لام نیاورید [و بگویید] ثقةٌ، آن تنوین آخر ثقه چه بسا برای تنکیر بیاید، رأیت ثقة، یک ثقه‌ای را دیدم، ‌این است فرقش. ما اصلا از فاسمع له و اطع فانه الثقة المأمون بیش از فاسمع له و اطلع فانه ثقة مأمون نمی‌فهمیم، خلاف وجدان است. شما مثال‌های مشابه را در نظر بگیرید، اکرم زیدا فانه العالم العادل، ان اصاب ثوبک خمر فاغسله فانه المایع المسکر آیا واقعا می‌‌فهمید اکرم زیدا فانه العالم العادل در درجه بالا؟ حالا اثباتا که آقای صدر می‌‌گوید [یا] ثبوتا که مستشکل می‌‌گفت؟ همچین چیزی فهمیده نمی‌شود. یا ان اصاب ثوبک خمر فاغسله فانه المایع المسکر، ‌آیا فرق می‌‌بینید بین این عبارت با این عبارت که بگوییم فانه مایع مسکر؟ بالوجدان ما هیچ فرقی نمی‌بینیم. و بنا بر نقل کافی که داشت العمری و ابنه ثقتان او هم مؤید برداشت ما است، البته ممکن است شما بگویید شاید نقل کتاب الغیبة شیخ طوسی درست باشد که العمری و ابنه ثقتای٫ عیب ندارد، حالا نقل کلینی که هیچ اختلاف نسخه در او نیست ما مؤید می‌‌گیریم چون کتاب الغیبة حالا این نسخه‌ای که دست ما رسیده این‌جور است اما کتاب کافی نسخ متعدده‌ای دارد که العمری و ابنه ثقتان. حالا ما به نقل کلینی به عنوان مؤید استشهاد کنیم که ببینید العمری و ابنه ثقتان نه الثقتان.

ایرد چهارم ایرادی است که ما در دوره اول اصول می‌‌گرفتیم می‌‌گفتیم این روایت بیان صغرا می‌‌کند و اشاره می‌‌کند به کبرا، مثل این‌که شما بیایید به یک کسی بگویید هذا عادل نصلی خلفه؟ امام می‌‌فرماید نعم عادل یصلیٰ خلفه این نمی‌فهماند که هر عادلی پشت سرش می‌‌شود نماز خواند ممکن است شرط دیگر هم داشته باشد، شرط دیگرش این است صحیح القراءة باشد، حلا‌ل‌زاده باشد. آنی که محل بحث بودند و مردم چه بسا نمی‌دانستند این بود که عمری آیا مورد اعتماد امام هست یا نیست، ‌امام فرمود بله عمری مورد اعتماد من است پس این شرط وجوب سماع و اطاعت را دارد اما حالا وجوب سماع و اطاعت ممکن است شرایط دیگر هم داشته باشد مثلا قول این ثقه مفید وثوق نوعی باید باشد.

این اشکال درست نیست و لو در تعلیقه بحوث هم شبیه این اشکال را دارند می‌‌گویند محتمل قویا قوله فانه الثقة المأمون مجرد شهادة من الامام بوثاقة الرجل من دون ان یکون ظاهرا فی بیان الکبری التی یراد استفادة حجیة خبر الثقة منه. به نظر ما این اشکال هم قابل جواب است چون امام یک وقت کبرا را ذکر نمی‌کند مثل آن روایتی که أفیونس بن عبدالرحمن ثقة آخذ عنه معالم دینی امام می‌‌فرماید نعم، آنجا ما قبول داریم، ‌اشکال وارد است، یونس بن عبدالرحمن ثقه بودنش مورد شک بود سایر شرایطش مورد شک نبود، شما سؤال می‌‌کنید از چیزی که شک دارید، مثلا گاهی می‌‌آیید می‌‌پرسید آقا! فلانی قرائتش صحیح است پشت سرش نماز بخوانم؟ نمی‌تواند کسی بگوید پس معلوم می‌‌شود هر کسی که قرائتش صحیح است می‌‌شود پشت سرش نماز خواند، ‌نه، محل شک در مورد این آقا صحت قرائتش است و الا در عدالتش کسی شک ندارد، در رجولیتش کس شک ندارد!!‌ در طهارت مولدش کسی شک ندارد. اینجا هم یونس بن عبدالرحمن آنی که مشکوک بود وثاقتش بود مورد اعتماد بودنش بود چون حرف‌هایی می‌‌زدند راجع به یونس بن عبدالرحمن که این منحرف هست، از امام می‌‌پرسد که یونس بن عبدالرحمن مورد اعتماد شماست که معالم دینم را از او بگیرم حضرت می‌‌فرماید بله، امام کبرا را بیان نکرد که کل ثقة یجوز اخذ معالم الدین منه. اما در این صحیحه حمیری خود حضرت فرمود فما ادی الیک عنی فعنی یؤدی و ما قال لک فعنی یقول فاسمع و اطع فانه الثقة المأمون، کبرا را خود حضرت ذکر کرده چه طور ما بگوییم صرفا بیان صغرا را می‌‌کند کبرای حجیت خبر ثقه را ناظر نیست تا اطلاق‌گیری بکنیم.

[سؤال: ... جواب:] امام علیه السلام وقتی می‌‌فرماید فاسمع له و اطع فانه الثقة المأمون کبرا فهمیده می‌‌شود.

وانگهی انحصار حجیت خبر ثقه به جایی که مفید وثوق نوعی است و لو آقای سیستانی ادعا می‌‌کنند عقلاء مرتکزشان این است و خبر ثقه‌ای که مفید وثوق نوعی نیست معتبر نمی‌دانند، ولی انصاف این است که ما شک داریم، واضح نیست قدرمتیقن از حجبت خبر ثقه عند العقلاء این است اما مازادش را ما قسم می‌‌توانیم بخوریم که عقلاء حجت نمی‌دانند‌؟ خبری که مقید وثوق نوعی نیست قطعا عقلاء حجت نمی‌دانند؟ وقتی شک داریم امام علیه السلام کبرا را فرمود، وقتی کبرا را فرمود برای ما حجت است.

پس این‌که شیخ انصاری فرموده "قدرمتیقن از این روایات همان قدرمتیقن از سیره است که خبر ثقه‌ای معتبر است که مفید وثوق بشود، الذی یضعف فیه احتمال الکذب علی وجه لا یعتنی به العقلاء، خبر ثقه‌ای که مفید وثوق است ظاهرا مرادش وثوق نوعی است، این قدرمتیقن از این اخبار است کما این‌که قدرمتیقن از سیره عقلاییه است، بعد فرمودند عنوان ثقه، ‌مأمون، ‌صادق، این‌ها هم منصرف هستند به همین مطلب و دلیل است بر این‌که وثوق نوعی باید بیاورد"، جناب شیخ اعظم کجا قدرمتیقن از این صحیحه حمیری جای است که خبر مفید وثوق نوعی باشد. ما ادی الیک عنی فعنی یؤدی فاسمع له و اطع فانه الثقة المأمون، ما ادی الیک فعنی یؤدی بیان این است که این آقا ثقه است توضیح این است که این آقا ثقه است.

بعدش هم لفظ ثقه دلالت می‌‌کند بر این‌که خبرش مفید وثوق نوعی است؟ خب شاید حواسش پرت شده اشتباه کرده.

[سؤال: ... جواب:] ثقه یعنی فرد مورد اعتماد، ‌فرد مورد اعتماد ممکن است من از خبرش وثوق پیدا نکنم، نوع عقلاء هم وثوق پیدا نکنند، ‌چرا؟ چون دو تا خبر در مقابلش است، این آقا ثقه است ولی من از خبرش وثوق پیدا نمی‌کنم به‌خاطر این‌که دو تا خبر ضعیف معارض با اوست آن وقت این آقا دیگر ثقه نیست؟ چرا ما این‌جور بگوییم؟

ایراد پنجم به این صحیحه حمیری این است که گفتند شاید ارجاع دادند به فقیه، ‌فاسمع له و اطع تناسبش با رأی فقیه است و الا قول راوی که به قول شما النقال کالبقال!!‌ امر به اطاعت او معنا ندارد او می‌‌گوید من دارم نقل می‌‌کنم به من ربطی ندارد می‌‌خواهی عمل کن می‌‌خواهی عمل نکن، من این‌جور شنیدم، ‌اسمع له و اطع اینجا تعبیر نمی‌شود.

جوابش این است که اولا تناسب با این‌که عثمان بن سعید فقیه نبود، اصلا نواب اربعه فقیه نبودند، ‌شأن خودتان را بدانید، امام نائب خاص هم انتخاب می‌‌کند می‌‌رود سراغ دیگران، ‌شرایط اجتماعی اقتضا نمی‌کرد معاریف بشوند نائب خاص، باید افرادی نائب خاص بشوند که دیگران و حکوت‌ها روی آن‌ها حساسیت ندارند، ‌و الا بیایند کلینی را بکنند نائب خاص، خب اول گرفتاری است، چون عالم معروف است، ‌همه رویش حساس هستند، حکومت‌ها رویش حساس هستند، باید نائب خاص یک شخص بازاری باشد مورد اعتماد که رویش حکومت حساس نباشد یک وقتی هم خادمش لعن معاویه می‌‌کند، ‌حسین بن روح اخراجش کرد گفت علنی لعن معاویه می‌‌کنی مشکل برای ما درست می‌‌کنی اما اگر یک عالم دین این کار را می‌‌کرد شاید مشکلاتی به‌وجود می‌‌آمد. بهرحال این‌ها فقیه نبودند، ‌امام علیه السلام معنا ندارد ارجاع بدهد فقها را به غیر فقها. بله نقل حدیث کردند، ‌رب حامل فقه لیس بفقیه ربما حامل فقه الی من هو افقه منه.

و امر به سماع و اطاعت کاملا عرفی است. عرض کردم یک مجتهدی می‌‌گوید این آقا خوب مسأله بلد است ببریدش روستایتان هر چی گفت گوش بدهید، چون می‌‌داند آنجاها حرف از این است که چه جور نماز بخوانید چه جور روزه بگیرد چه جور خمس بدهید، می‌‌زند خب از حالا مرجع تقلید می‌‌گوید هر چی به شما گفت گوش به حرفش بدهید، چه اشکال دارد، ‌بنا نیست که روات ضبط صوت باشد، می‌‌فهمند معنای روایت را و معنای روایت را نقل به معنا می‌‌کنند برای دیگران می‌‌گویند.

و لذا این اشکال هم به نظر ما وارد نیست. و لذا ما دلالت این صحیحه را بر حجیت خبر ثقه قبول داریم.

نگویید پنج تا اشکال شد، خوش‌انصاف! لااقل این اشکالات موجب اجمال که می‌‌شود. می‌‌گوییم بنا نیست که پنج تا اشکال بگیرند، نخیر، ده تا اشکال بگیرند ما عقب‌نشینی کنیم، روایت ظاهر در حجیت خبر ثقه است.

بله این بحث پیش می‌‌آید که آیا فرمایش آقای زنجانی درست است که فانه الثقة المأمون اصلا لفظ ثقه در اصطلاح روایات یعنی موثوق بدینه یا ثقه یعنی ثقة فی الحدیث همانی که شیخ طوسی راجع به عمار ساباطی گفته کان فطحیا الا انه ثقة‌ فی الحدیث. آقای زنجانی فرمودند من تتبع کردم ثقه در کلمات به معنای امامی عدل است، حالا ممکن است ایشان بفرماید اینجا هم که کنارش المأمون هم هست، یعنی المأمون علی الدین و الدنیا، علیک بزکریا بن آدم فانه المأمون علی الدین و الدنیا، ‌المأمون یعنی المأمون علی الدین و الدنیا، پس می‌‌شود امامی عدل و این روایت بیش از حجیت خبر امامی عدل را نمی‌فهماند.

بعد آقای زنجانی فرمودند این هم که صاحب کفایه می‌‌فرماید می‌‌رویم یک خبر امامی عدل پیدا می‌‌کنیم که خبر مطلق ثقه را حجت کرده باشد آقای زنجانی فرمودند ما همچون چیزی نداریم اتفاقا در روایات داریم لاتأخذن معالم دینک من غیر شیعتنا. در رجال کشی هست که وسائل جلد 27 صفحه 150 نقل می‌‌کند می‌‌گوید امام کاظم علیه السلام در زندان بود نامه نوشت به علی بن سوید سائی و اما ما ذکرته یا علی ممن تأخذ معالم دینک لا تأخذن معالم دینک عن غیر شیعتنا فانک ان تعدیتهم اخذت دینک عن الخائنین الذین خانوا الله و رسوله و خانوا اماناتهم انهم ائتمنوا علی کتاب الله فحرفوه و بدلوه فعلیهم لعنة الله و لعنة رسوله و لعنة‌ ملائکته و لعنة آباءی الکرام البررة و لعنتی و لعنة شیعتی الی یوم القیامة.

و الحمد لله رب العالمین.